

بند از فی چون حکایت می کند  
از جدائی؟ سنجایت می کند  
جلال الدین مولوی

در بزم فی

راه دور بود ، دور  
وین رفتم و رفتم  
تا رسیدم به بزم فی  
بزمی می پرستگوه ، می پرورد!  
بر درگاه نشستم  
آرزوه از پنج راه ، پنج جدائی؟  
لب از گیت بستم  
و جام سیدائی را تا ته سر کشیدم  
لحظه ای دیگر دیدم  
مست هستم آم  
مستم تا مرز یا خود بیگمانی ، دوایلی  
بر خاستم و خودم بر رقص آم  
ناگاه ،  
عمار فی سر مست  
دستم گرفت و گفت  
" من مست و تو دلوانه  
مارا که برد خانه " (۱)  
گفتم آنگه مست قون  
کسی نبود خرم دلوانه  
تا ترا ببرد خانه ؟  
گفت - بهر هاست !  
خانه ، خانه می عشق است  
فراتر از حقیقت است  
و عشق ، نامی بلند آوای خدایان .

(۱) جلال الدین مولوی

لندن مرداد ۱۳۸۴